

نظام انسانیت

محبت، خدمت، وظیفه، دین، عاطفه
ضرورت اجتماعی، نوع دوستی، علم، بقا-
جوئی، انسانیت از نظر قرآن، از نظر روایت
از نظر اجتماع، از نظر روانشناسی، از نظر
تاریخ، از نظر افکار عمومی:

انسانیت که سیمای واقعی انسان را مینماید و از
ذائل اخلاقی میرهاند و بالاخره اجتماع بدان زینت
می جوید و برای تکمیل آن مرییانی آمده اند، مورد بحث
ما قرار گرفته و اینک مطالب مهم میفرمائید:

اساس و پایه اجتماع و روی محبت گذارده شده است اگر شالوده محبت
آنطوریکه لازمه زندگی است ریخته شود دیگر استشمام تفرقه و نفاق
نخواهد شد. محبت کانون گرم زندگی است، محبت همواره مورد
تأیید و تائید و سفارش انبیاء عظام خاصه خاتم برگزیدگان یعنی رسول
بزرگوار ما مسلمانان بوده است منسوب بر رئیس مذهب ما امام صادق است:
ان من حق المؤمن علی المؤمن المودة فی صدره و المواساة له
فی ماله (۱)

از حق مؤمن بر مؤمن آنکه سینه‌اش جایگاه محبت او باشد و در مال خویش او را شریک گرداند .

این بزرگترین نمونه‌ای است که نشان میدهد محبت و دوستی و برابری مسلمان از اهداف عالی‌ه اسلام است اگر روزی انسانها باین مطلب برسند و درك کنند که انسان باید بنای محبت را محکم گرداند و یکی از محکم‌ترین بناهای زندگی بداند و همین ایجاد محبت را از امتیازات آدمی بداند که بدست انسانهای متفکر اجتماع باید پی‌ریزی شود، کاخ رفیع زندگی آراسته و آرام از هر لغزش می‌گردد زیرا از اعمال بدی شرف زندگی محبت است و اساسی‌ترین وسیله ایجاد وحدت کامل را میتوان محبت و دوستی دانست .

خدمت:

روزی اگر انسانی واقف شود و بداند که تنها آفریده نشده و فقط برای خود بوجود نیامده و تمام نیروی خویش را نمیتواند و نباید صرف زندگی شخصی نماید و وابسته باین جهان و افراد این عالم است آخر او هم جزئی از اجزاء این عالم است و با موجودات این جهان بطور تفاوت ده‌ها، صدها بلکه هزاران مرز مشترک دارد پس هرگز نمیتواند جدا زندگی کند، جدا فکر کند و تنها بماند بنا بر این باید در کلیه مراحل زندگی خود را با انسانهای دیگر شریک بداند، در آن زمان که چنین توسعه فکری پیدا کرد میتواند غیر از خود جهان وسیع‌تری را بشناسد و خود را تنها نداند و میتواند درك کند لذت زندگی در خدمت کردن ب دیگران است « خرم کسی که خدمت خلقش میسر است » .

آنوقت واقف میشود ریشه تمام خوشبختیها همین است

که خاری از کف پای افتاده‌ای بدر آورد و عصای دست عقب مانند گان اجتماع گردد و پل راه رهگذری نوایان شده مرهمی بر دل مجروح دل-آزردگان گذاشته و ناله‌های مظلومانی را پاسخ گفته و بفریاد رسد و این شرف همان انسان را بس که توفیق خدمت خلق را جسته باشد .

وظیفه:

اگر به لغت نامه زندگی آدمی نگاه کنیم واژه‌ای را بنام وظیفه خواهیم یافت که برای این واژه معانی بسیاری وضع شده که اگر همواره آن معانی در برابر چشم خرد انسانها بیاید و آگاه از این لغت گردند بدون شک ورق زندگی‌شان تغییر خواهد کرد. زیرا از نظر عقل و اجتماع و دین و خردمندان اهمیت این لغت روشن است و میدانند وظیفه، چگونه انسان را بشاهراه‌های سعادت‌مندی میرساند و این لغت گذشته از اینکه جلب توجه آنان را کرده بر این مطلب صحه گذاشته اند که انسان يك مأمور باطنی هم بنام وظیفه دارد که اگر زندگی روزمره خود را با فرد و اجتماع بسنجد و مقایسه کند واضح است که بیشتر ناراحتیهای روحی و زندگی بر طرف خواهد شد و تحلیل و تجزیه آنرا بخواننده گرامی وامیگذاریم .

دین:

جای تردید نیست که فطرت ، انسانی را بمبدئی میکشاند و بی-اختیار هر قومی بزبان خود کلمه خدا یعنی صانع و آفریننده خود را می‌آورد بطوریکه قرآن کریم بر این مطلب تصریح می‌فرماید: **فطرت الله التي**

فطر الناس علیها (۱)

قهر آدمی باید قبول کند این کلمه خدا به همین سادگی بر گذار نمی شود و نباید اکتفاء کرد بلکه نمیتواند باور کند حسابی در این جهان نیست و یک چنین آفریده ارزنده در عالم پیر از نظم و حساب او حالت استثنائی و خود سری جسته است، هرگز یک انسان عاقل چنین فکری نخواهد نمود و چون در پی تتبع و جستجو بر آمد در کوه میکند بر ای شناسائی کامل این کلمه لازم است با کسانی که شناسائی بیشتری پیدا کرده اند و افرادی که با خدا وابستگی بزرگی جسته و مأموریتی حاصل کرده اند مر بوط شد تا بیشتر و بهتر انسانهای نوع خود را بیا گاهانند که خدا یعنی چه؟ خدا چه قدرت دارد؟ خدا از انسان چه خواسته و بر ای چه او را خلق کرده است؟

تشریح آنها همان قوانینی است که صورت دینی بخود گرفته که انبیاء عظام حامل و قاصد و واسط آن بوده اند و اگر روزی شود که مردم بخود آیند و گرداب گوناگون هوسهای زندگی را بگذارند و بسطح فکر و خرد و اندیشه پاک نزدیک شوند و بر سر فطرت آیند و ادیان مورد تحقیق قرار گیرد معلوم میشود اسلام دیگر تمام ادیان را در شعاع خود نامرعی نموده و این دین آسمانی باید حکومت جهانی کند آنوقت انسانیت لباس کامل پوشیده و در خور هر گونه افتخار و مزیت شده است.

در آن زمان برای اینکه محرومیتها و گمراهیها و کج رویها در شرف خدا حافظی از این اجتماع نرسیده است، باید جشن گرفت آری آنروز از اینکه آئین باک الهی حکومت عادلانه خود را بر اجتماعی باز یافته است باید جشن گرفت.

عاطفه:

درباره عاطفه در سومین شماره سالانه مقاله ای نوشتم که یکی

از سر بازان انسانیت عاطفه است، همین عاطفه که تراوش از دین میکند حافظ نظام اجتماع بشمار میرود و این خوی پسندیده بیشتر آمیخته و آغشته بر رهبران دینی خاصه رهبران بزرگ اسلام بوده است اگر ماسیری در قرآن کریم نموده و از حالات پیامبر عزیز اسلام و خلقای بزرگوار آنحضرت تفحص نماییم؛ بنگریم کاملآ شاهد این مدعاست. شفقت و مهربانی کدرهبران عالیقدر ما را امید داشتند نمونه کامل آن است که چه اندازه امنیت زندگی و تحقق بخشیدن بجهات روحی میتواند حسد فاصل طبقاتی را کم کند، بغضها و کینه‌ها را مرتفع نماید و چگونه بزرگانگی که مغز زنده اجتماع و انسانیت بودند در برابر غضب افراد قرار می‌گرفتند و جاهل و نادانی و دشمنی آنها را در دریای بردباری خود حل می‌کردند بطوریکه طرف بجز انفعال و شرمندگی چاره‌ای نداشت! و این مطلب درس اسرار زندگی رهبران عالیقدر ما کاملاً نمودار است.

بلکه هر کس از هر جا دچار حادثه و گرفتاری میشد چاره خویش را از اقیانوسهای عواطف بشری یعنی پیغمبر اکرم و یا امام زمان خود می‌جست که در این باره باید کتابها نوشت تا فهمید چگونه انسانیت وابسته بعاطفه است.

ضرورت اجتماعی:

زندگی آدمی ایجاب میکند که انسانیت را پسرورش دهد یعنی صفات کامله‌ای را که برتری آدمی را نمایان میکند و هویدا مینماید تقویت نماید و اقتضای زمان این است که در رفع مشکل دیگری بکوشد و چاره‌ای جوید و راهی باز کند تا باری ازدوش انسانی بردارد؛ زیرا کانون زندگی اجتماعی و بر نامه‌های اخلاقی و دینی چنین دستور میدهد که برای

آسایش و آرامش عضوی از اعضای دیگر اجتماع بی شائبه باید گامی برداشت و درد را مداوا کرد و از آن درد اجتماعی هر انسانی باید احساس درد و ناراحتی نماید ورنه از زمره انسانیت بدور خواهد بود.

چو عضوی بدرد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار
 عن الباقر (ع) ان لله عزوجل جنة لا يدخلها الا ثلاثة رجل
 حکم علی نفسه بالحق ورجل زار! اخاه المؤمن فی الله ورجل یاثر اخاه
 المؤمن فی الله (۱)

از امام باقر (ع) منقول است که برای خداوند بهشتی است که سه گروه مردم اجازه ورود آنرا دارند: ۱- مردی که برایش حق و عدالت گران نیاید و بر خویش روا دارد ۲- آنکه برادره مؤمن خود را در راه رضای خدا ملاقات کند ۳- آن مؤمن که دیگری را برای خشنودی خدا بر خود مقدم دارد. بالآخره لازمه زندگی اجتماعی هم آهنگی و کمک بدیگران است که این لباس پر افتخار بر قامت رسای انسانیت پوشیده شده است

نوع دوستی:

نوع دوستی از اهم مسائل بقا است و در کلیه موجودات زنده بصورت یک ناموس مسلم طبیعی فعالیت میکنند و این غریزه همواره ادامه دارد. بنابراین حب بنوع در انسان غریزه ذاتی بوده و بسیار ممدوح است ولی انسان در اثر تمایلات متضادی که دارد و بخیال خود انسانهای دیگر خار سر راه خواسته‌های اویندمیکوشد تا خار سر راه را بردارد ولی راستی چه اشتباه بزرگی؟! این علاقه را کم کم در خود تضعیف میکنند و بر ای نابودی انسانی مثل خود خیلی زود آماده میشود!

و میتوان نوشت یکی از علل بر انگیخته شدن انبیاء همین منظور بود که انسانهارا متوجه باین موضوع نموده و این خوی حمیده یعنی غریزه نوع دوستی را نیرومندتر نمایند که دوستی و محبت باید یکی از بزرگترین امتیازات آنان گردد و اگر روزی اجتماع بیدار شد و تاحدی پرده‌های خودخواهی و حب‌بذات بالا رفت و آدمی توانست عمیق‌تر فکر نماید و انسان دیگر را هم چون خود در کلیه مراحل زندگی شریک و سهیم بدانند مسلم از آنروز خوشبختی انسانی شروع شده است و باید نوع دوستی را پیشقراول تمام پیشرفتهای زندگی دانست این یک روایت کوتاه را که از امام صادق (ع) نقل شده برای شاهد مطلب مینویسم :

تقوا الله وكونوا بررة متحابين في الله متواصلين، متر احمين،
تزاورا، وتلاقوا و تذاكروا امرنا و احبوه «۱»

از خدا بترسید و نیکو کار و دوستار یکدیگر در راه خدا باشید و پیوند های محبت را با دیدار و زیارت و مهر بانی بهم استوارتر نمائید و با ملاقات و مذاکره امر ما را از نده و روشن کنید. بالاخره حس نوع دوستی از عوامل بزرگی است که وجدان و دین و خرد ضرورت آنرا امضاء کرده و بدون حب نوع زندگی را جهنمی سوزان میسازد و جهان را بر انسان زندانی تاریک میگرداند.

علم :

هر چند چراغ دانش روشن تر شود و شعله‌های آن جاهای تاریکی را فرا گیرد، قلب و وجدانهای پژمرده و نیمه جان را رمقی تازه میدهد بلکه از نو حیاتی میبخشد. در آن حیات و زندگی جدیدی که در آن روشنائی دانش راه جسته و دستور العملی که پس از بهبودی میدهد میفهمد چگونه

برای تحکیم انسانیت و زندگی بهتری چه کم‌کمها که بزندگی انسان کرده و میکند. و آنوقت آگاه میشود انسان بدون راهنمای علم مانند نابینا و گمشده در بیابانی است که از این جهان بهره و خبری نبرده و ندارد.

لذا دانش بیش از هر چیز مورد نظر اسلام قرار گرفته بطوریکه کلمه اسلام یعنی دین دانش و خرد، دین علم و اندیشه، دین دانش و بینش برای ارباب بصیرت مصداق دارد. روایات و قرآن کریم که ستارگان و خورشید فروزان جهان اسلام است روشن میکنند دانش چه فروغی دارد و چگونه بدنهای بیجان را بجنبشهای زندگی در میآورد و آیاتی از قرآن کریم برای این مطلب تصریح دارد تا جائیکه از روی تعجب میپرسد:

آیا گروه دانایان با محروم ماندگان از چراغ علم یکسانند؟ (۱)

بقا جوئی:

یکی از علل تلاش در زندگی بقا و پایداری است و همین اصل بقا جوئی است که انسان را بجلب منافع و دفع زیان بتنازع میکشاند تا رمز موفقیت با دامه زندگی پیدا کند و بتواند بقاء را که آرزوی اوست در آغوش خود قرار دهد و برای اینکه آدهی بتواند بزندگی از هر نظر آسوده و با خیال آرام دست یابد و نائل آید اقتضاء میکند که برنامه‌های اخلاقی را مورد اجراء و مطالعه بگذارد و از مواهب انسانیت بیشتر و بهتر برخوردار گردد، لازم است برای حفظ بقاصفات و اخلاقی را که يك انسان کامل باید دارا باشد در خود رشد و نمو

دهد و انسانی در امانیت و بقا جوئی کامل که لازمه انسانیت است بر خوردار نمی شود تا در بر نامه های آسمانی خاصه اسلام مطالعه کند و بعد بمورد اجرا گذارد .

انسانیت از نظر قرآن:

ان عبادی لیس لك علیهم سلطان: قرآن صفات رذیله از قبیل قتل نفس، زنا، غیبت، دروغ، رشوه، سرقت، شرب خمر، قمار، تکبر، عجب، نفاق، ریا، بخل، حسد، ظلم، تعدی بمال و عرض مردم و . . . را از کارهای شیطان دانسته و کسانی را هم که آلوده بچنین گناهان شوند فریب خوردگان شیطان میدانند و آنها را بپادامه لامت گرفته و بعد از بهای گوناگون وعده داده است و فقط آن انسانی را دارای ارزش دانسته که بانسانیت واقعی خودپی برده فقط بمعبود حقیقی توجه نموده و بادوری از تمام رذائلی که انسان را از مقام شامخ انسانیت که همان بندگی و عبودیت به پیشگاه ذات احدیت است تنزل میدهد ارزش خود را ثابت کرده و بجز از خدا از هر چه بیزاری جوید و خانه دل را جای اغیار نگرداند. لذا خداوند بشیطان خطاب میفرماید: تو بر آن انسانهای ارزنده که بندگان منزله من هستند دست نخواهی جست و نمیتوانی سلطه پیدا کنی زیرا اینان بندگان فرمانبر خدای خویشند و همواره مقام الوهیت خداوندی را در نظر دارند اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المآوی (۱)

ولی کسیکه از مقام کبریائی و قدرت بی پایان خدا ترسید خود را از هوسهای زندگی دور داشته و نفس را از عاقبت و خیم آن بر حذر میدارد لذا چنین انسانی حق حیات و زندگی ابدی بسته و انسانیت را در سایه

بندگی در یافته است. خواننده گرامی توجه دارد که فقط منظور ما آن نیست که بایک نماز خواندن و روزه گرفتن يك انسانی، او را بنده کامل خدا معرفی نمائیم، خیر، آن انسانی دارای ارزشهای انسانیت شده که به تمام دستگیره‌های ایمان متمسک و مؤمن و عالم و عامل باشد.

انسانیت از نظر روایت:

روایت و حدیث که از ائمه اطهار و یا شخص رسول اکرم (ص) نقل میشود فقط غیر از ترجمان قرآن مطلبی نیست و بجز بیان و تفسیر کلام خدا چیزی نمی باشد. عن النبی (ص) ایاکم و الظلم فان الظلم ظلمات یوم القیمه (۱) و ایضاً عن النبی (ص) ان احب الناس الی الله یوم القیامة و اقر بهم منه مجلساً امام عادل و ان ابغض الناس الی الله یوم القیمه و اشدهم عذاباً امام جائر (۲) و قال ان اهون الخلق علی الله من ولی امر المسلمین فلم یعدل فیهم . (۳) این چند روایت که از رسول اکرم نقل میشود کاملاً نمای خارجی يك انسان که باید دارای چه مشخصاتی باشد و خطرناکترین پدیده‌ای که ممکن است از انسانی بوجود آید و در اثر آن نه تنها خود بلکه اجتماعی را بلرزاند و تکان دهد معرفتی میکند بر استی ظلم چگونه توانسته که از خدای رفیع زندگی انسانهارا ویران کند و بیکر توانای عدالت را شکسته و ستمگرانی را بپروراند همواره اجتماعات را آه و ناله و فغان ستمدیدگان پر کرده باشد و يك باره فضای نورانی زندگی را تاریکی ظلمهای انگلهای فاسد اجتماع که فاقد ارزش انسانیت میباشند فرا گیرد و پیوسته میزان زندگی و از دست رفتن تعادل عدالت اجتماعی بواسطه همین انسانهای ناتوان در پیشگاه ذات

احدیت که چنین بیشرمانه از مسیر عدالت و انسانیت خارج شده اند میباشند
 همین آدمکها هستند که برای مکیدن خونهای ضعیفان و ناتوانان اجتماع
 چون زالوهائی که بجز خون خوردن کاری ندارند اجتماع و زمان را
 ننگین دارند .

کتابخانه

لذا ارزنده ترین انسانها و آخرین پیغمبر خدامیفرماید: خود را
 از ظلم و تعدی دور دارید و از آن بترسید زیرا ظلم سبب تاریکیهای روز
 قیامت است .

و نیز میفرماید: محبوب ترین مردم روز قیامت در پیشگاه پروردگار
 و نزدیکترین کسان بخدا آن رهبر اجتماعی است که سر نوشت جمعیت را بر
 محور عدالت بگردش در آورد و مبعوض ترین کسان در روز پاداش در برابر
 مقام کبریائی و میزان الهی و شدیدترین شکنجه های قیامت پیشوای
 ستمگر است .

باز منسوب بر رسول خداست: پست ترین انسانها و دشمن ترین آنها
 بخدا آنکه زمام امور مسلمین را بدست گیرد ولی دادگری را بپا ندارد .

از این سه روایت روشن شد چه انسانی دارای شخصیتهای اجتماعی میباشد
 و اگر پایه و اساس آن بر مبنای انسان دوستی و خداشناسی نباشد اسلام آنرا
 بکوچکترین ارزش که باید انسانی دارا باشد ندانسته و نشناخته است و بالاخره
 انسانیت بر پایه فضیلت که جلودار آن عدالت و ایمان است ، استوار می-
 باشد و محروم از همه مزایای برجسته آن انسان که شالوده زندگی را بر روی
 رذائلی که پیش قافله آن ظلم و بیدینی است قرار داده است و اگر خواننده
 از جمند تأمل نماید در آنچه نگاشته شد بر او مسلم خواهد شد که چنین است
 که نوشتیم . .

از نظر اجتماع

در هر زمان اجتماع بدو طبقه تقسیم بندی شده است يك طبقه خرمدند و عاقل و متفکر و عالم و اهل دقت و نظر و دین که کمیت و کیفیت کارهای خود و دیگران را کاملاً مورد بررسی قرار داده و بعد قضاوت مینمایند و خود منشأ اثراتی بوده و شیوه مردم داری و انسان نوازی و ایمان و اتکاء معنوی را میدانند و پایداری بدن بدان هستند و گروه دیگر فقط چشم به تجملات و تظاهرات زندگی دوخته و فکر و خیال و نظرشان از چشم سر تجاوز نمیکند و بکلی مفهوم انسانیت را به هیچ صورت و معنی درک نکرده و شناخته اند بنابراین تشخیص خدمتگذاری و فضائل اخلاقی و معنوی یعنی انسانیت برای این گروه بسیار مشکل است و نمیتوان گفت: تا کنون بزرگترین سبب و علتی که قدرت ظلم و تجاوز با افراد ظالم و متجاوز داده و توانسته اند اینسان جائی برای خود باز کنند و بزندگی غیر انسانی خود ادامه دهند و بر مال و جان و عقائد و افکار مردم سلطه حاصل کنند در اثر همین عدم تشخیص و نارسائی فکرها بوده است و میدان زندگی اجتماع را جولانگاه همه-گونه ایده ستمگری خود قرار دهند و متأسفانه تا کنون آراء اکثریت اجتماع را این گونه مردم بدست آورده اند لذا انگلهای اجتماع یعنی ظالم و ستمگر همواره بر خر مراد خود سوار بوده و می باشند تا کی این بشر بخود آید و فکر و دل و دین رازنده نماید و بزندگی این موجود های خطر ناک خاتمه دهد؟ و انسانهای توانا و مردانی که دارای کمال و فضائل انسانیت می باشند هویدا و شناخته گشته و این کشتی طوفان زده اجتماع بشری را از خطر غرق شدن نجات بخشند؟ تا کی بشر محروم از

این همه فضیلتها باشد وزیر بار ظلمهائی استخوانهایش لگدمال گردد ؟
 ولی از نظر خردمندان اجتماع که پیوسته در اقلیت بوده اند مردمی
 در مسیر انسانیت افتاده و بسیر تکاملی رسیده اند که شه بالهای ایمان و عدالت
 را باز کرده و در آسمان شرافت و انسان دوستی به پرواز آمده و سایه رحمت
 بر سر دیگر انسانها اندازند. واضح است از نظر اجتماع سالم و متفکر، آن
 انسانی دارای انسانیت است که قلب و دل او فضای محبت و عواطف دینی و
 اجتماعی باشد و بجز آسایش خلق و رضای خالق درس اسرزندگی خویش
 نخواهد و نجوید و اجتماع را شمع و خود را پروانه دانند .

انسانیت از نظر روانشناسی :

تمام افراد انسانی در روحیه و اخلاق و کردار و رفتار و افعال و حالات
 اختلافات زیادی باهم دارند که آدمی در برخورد و معاشرت و روابط زندگی
 و علوم اجتماعی و تاریخ و بالاخره سیر و سلوک انسانهای صاحب بصیرت
 کاملاً میتواند با اختلافات عقائد و نظریات آنها پی برد و بر روحیه هر یک
 آشنا گشته و آن همه اختلافات را دریافته و آگاه شود .
 زندگی از دریچه چشم یک انسان با شخصیت و وابسته به عالم ماورای
 ماده یعنی چه؟ و هدف و نظر و ایده و آرزوی چنین کسی چیست؟ و چه میخواهد
 و چه میخواهد؟ و دیگر افراد که فقط در جهان با تمایلات نفسانی ادامه حیات
 میدهند و پایه زندگی خود را بر روی حبذات و علاقه شخصی محکم کرده
 اند در چه مسیری افتاده اند ؟ !

در هر صورت از نظر روانی برای هر انسانی از خصوصیات ذاتی و فطری
 است که خود را دوست دارد و ببقای خویش علاقه مند باشد، بتلاش و کوشش

در توسعه زندگی فروگذار نکند و خوبی را از این نظر دوست دارد که اگر بد و خوبی شود دوست دارد و تا حدودی می شناسد و بدی را هم که چون انزجار از آن دارد میداند و از آن گریزان است و تمام عیار توانائی میتواند آنرا درک کند و تشخیص دهد و همی خواهد در زندگی خیر و خوبی باورسد و بآن یاد شود و از بدی دیدن و شنیدن ناراحت میگردد .

تا این اندازه در خور هر انسانی در وهله اول که هنوز آلودگی پیدا نکرده میباشد و بعد در هر پله و طبقه ای انسان قرار گرفت و یا در هر محیط و اجتماعی زندگی کرد و در هر خانه و مدرسه ای بزرگ شد بطور تفاوت و مساعد و نامساعد بودن اوضاع زمان و مکان و آمادگی آن رشد فکری تغییر کرده و قوس صعودی و یا نزولی خود را می بیند و بدرجات مختلف زندگی ، هر کس بقرا خور تعلیم و تربیت خود میرسد و ممکن است . تا بجائی که سعدی میسراید شه بال پرواز باز کند که :

رسد آدمی بجائی که بجز خدا نداند

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

و یا قوس نزولی را پیموده و عقب گردد در مقام انسانیت

نموده باشد و مصداق این آیه شریفه **اُولَئِكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْهُمْ اَضَلُّ سَبِيْلًا** قرار گرفته باشد ولی از نظر فطرت روان آدمی همواره طالب خوبی و سجایای اخلاقی که تابع اعتقادات اوست ، می باشد و از پلیدیهای زندگی و تعدی و ناروائی که جلو دار ظلم و بی شخصیتی بوده متنفر است بنابراین اگر انسانی در دوران و بحران زندگی در حال لغزشهای اخلاقی و سقوط سنن انسانیت مشاهده گردید این انسان بقدری ناتوانی روانی پیدا کرده که یکباره از درک و تشخیص بدی و خوبی هم عاجز مانده است و

محروم از درك عاقبت خطر ناك خود است و در جلو چشم او ارزشهای دینی و معنوی و عواطف عمومی و صفای روح و باطن ناپدید شده است و میزان سنجش ندارد و نمیتواند اعمال خود را بسنجد و بحساب آورد و هنوز آموزش و پرورش جهانی نتوانسته عهده دار تعلیم و تربیتی شود که در پرتو آن انسانیتی که مصداق يك انسان کامل است در انسانها بوجود آورد و روانی سالم از آلودگیهای زندگی رشد و نمو دهد آری باید اعتراف کرد هنوز چنین قدرتی را کسب نکرده است!

انسانیت از نظر تاریخ:

من میخواهم بنویسم: تاریخمانند يك پرده نمایش است و یاد در مثل دور- بینی است که بعد ممکن را بر طرف میکند و یا چون دستگاه ضبط صوتی است که نواری را بر گردانده و شنونده میتواند از جزئیات مطالب و موضوعات يك گوینده ای واقف شود و بنواقص و محسنات يك سخنور و خطیب آشنا گردد و آنها را از خود رفع و یا تکمیل نماید.

تاریخ چنین حکمی را دارد گذشته را نزدیک کرده و از بدیها و خوبیهای دیگران سخن میگوید و نمایش میدهد و وقتی تاریخ را ورق میزنیم و میخوانیم، بزمان و مردم گذشته نزدیک میشویم و میتوانیم اثرات بزرگی بروی روح و روان خود باقی گذاریم و درسها بیاموزیم و اصولا اگر آدمی از عبرت روزگار پند نگیرد از هیچ آموزگاری نخواهد پند گرفت و زندگی گذشتگان بزرگترین پند و عبرتی برای مردم زمان حال و آینده است لذا قرآن کریم سوره هائی را بدستان سرائی اختصاص داده و کاملا وضع روحی و اخلاقی مردمانی را که در قرون گذشته زندگی کرده و با چه حالات و تحولات و بلاها و مصیبتها و گرفتاریهای مواجه شده اند و

اثر و علت آنرا شرح میدهد و بیان میکند چرا مردمی با انواع سختیها دست بگریبان گردیدند و گروهی از نعمتهای همین دنیا برخوردار شدند

اجتماعی دارای شمه گونه وسائل نعمت و آسایش و سعادت مندی

گرددیده و بعمران و آبادی مملکت و وظائف ملی و دینی خود رسیده و ملتی تمام اینهارا خود بخود از دست داده و واژگون در سیاه چال زندگی شده اند. قرآن مجید در باره گذشتگان و اقوام و مردمان مختلف گذشته سخن میگوید و عاقبت و خیم آنان را بیان میدارد تا برای بیداری افکار و هشدار باش مردم آینده آموختنیهای زندگی سعادت بخش باشد در سوره شعر ابره کارانی که قوم و اجتماعی از زمان را تشکیل میدادند و بارهبران انسانیت یعنی پیغمبران خدا راه مخالفت گرفتند و از عناد و دشمنی دست برنداشتند بشدت تقبیح نموده و پایان کار آنها را اعلام فرموده است و کج روی و سست عنصری و کور کورانه و خود سرانه زیستن را برابر با نابودی دائمی و فروریختن کاخ حیات دانسته است **فکذبوه فاهلکناهم ان فی ذلک لایة وما کان اکثرهم مؤمنین (۱)**

در برابر پیامبر خود راه مخالفت گرفتند و از پذیرفتن دعوتش سر باز زدند و تکذیبش کردند ما هم آنها را اهلاک کردیم و در این اهلاک باید درس عبرتی برای دیگران باشد. اگر چه این انسانهای نیمه مرده نمیتوانند باور کنند و ایمان بیاورند که خدا فقط چنین قدرت را دارد تقریباً این مضمون ترجمه آیه فوق است.

و بیداری افکار و اهمیت و ارزش انسانها که بر چه پایه و ملاکی است،
 با خود مردم است که تاریخ فقط وقایع را بیان میکنند.

حجر بن عدی ورشید هجری چهارده قرن از زمان زندگیشان
 میگذرد ولی آنچه ما را در برابر این دو استوانه شرافت و انسانیت و
 رشیدترین انسانهای از خود گذشته یعنی رشید و حجر خاضع کرده و مورد
 احترام هر بشر آزاده ایست همان توانائی روحی و نیرومندی و استقامتی
 است که در این دو بشر استوار و پولادین تاریخ ما مینمایانند اینان اگر چه
 شخصیت اجتماعی داشتند، اگر چه موقعیت دینی و ملی و خویشاوندی
 آنان در میان مردم عرب مورد تکریم بود، اینان دو صحابه رسول
 خدا بودند آنان احترامشان در بین مسلمانان عمومیت داشت، دو مجاهد
 فداکار و زاهد و وارسته اسلام شناخته شده بودند، اینها دوران
 عمر را در راه خدا و در میدانهای جنگ و در مساجد و
 مجالس مواظب حضرت محمد و امیر المؤمنین (ع) بسن کهنه رسائیده بودند
 ولی با همه اینها بجرم اخلاص در عمل و بجرم استقامت و بردباری در
 راه دین و عقیده و بالاخره بجرم اینکه چرا از ایمان با اسلام و محبت برادری
 چون حضرت علی (ع) دست بردار نیستند و چرا مانند دیگر انسانهای ناتوان
 ابن الوقت نگردیده و تسلیم ظلم و ستمگری که بنیان گذار آن فرزندان بوسفیان
 است، نشده اند و از انسان گمراهی که دارای هیچگونه اخلاق و شؤون
 انسانیت نیست یعنی زیاد بن ابیه نترسیده و از اعلان خطرش حساب نبرده اند
 و فرمان او چشم و گوش و دست بسته چرا با معاویه بیعت نکرده و بیزاری از
 آئینه جمال تمام صفات انسانیت امیر المؤمنین نجسته و پایه های ایمان و ارزش-
 های خود را خورد نکرده اند ؟ !

لذا باید مغلوب و مقهور زیاد معلوم الحال گردند، آری بجرم
 صراحت بیان و خطابه های آتشین که حقایق را وانمود مینموند و اعلان

خطر از تجاوزات معاویه و عاقبت سوء حکومت او و بیان فضائل علی و دعوت به عدالت و دین و وحدت میگردند باید در شیدو حجرها تبعید شوند باید کشته شوند و نابود گردند، باید معاویه بی مانع باشد کسی حق ندارد سخن از عدالت و قرآن بگوید، حق ندارد از مکتب داران وحسی و قرآن طرفداری کند و گرنه به سر نوشت حجر و رشیدها گرفتار خواهد شد ولی از آن روز که این آزاد مردان بشریت شربت پرافتخار شهادت را نوشیدند و از ابراز عقیده و ایمان خود دست برد نداشتند همواره از حلقوم تمام انسانهای با شرافت آوازه ها بلند است: ای مردان مجاهدوای سر بازان از خود گذشته با این فداکاری و سر بازی و شهادت و مردانگی خود را تا ابد زنده نگاه داشته و بر صفحات پرافتخار انسانیت افزودید و درس شهادت و آزادگی بجهان دادید پس در و بر شما و آن استقامت و ایمان شما باد و نیز فریاد روزگار بلند است: ای معاویه خود را رسوا کردی که بنا بدستور و بسته های دست نشاند تبهکار خود شخصیت بزرگ اسلام را کشتی، معاویه بر امثال تو و زیاد بن ابیه که از عمال خائن تو است نفرین میکنیم. خلاصه تاریخ نشان میدهد اجتماع معاویه ها را به بی شخصیتی و فقدان ارزشهای انسانی معرفی کرده و بشمار آورده است. هر چند که دارای قدرتهای مادی هم بودند و باسلطه ها و قدرت ها عملیات ناجوان مردانه و خلاف عدالت اجتماعی هم رواداشتند ولی امثال حجر و رشیدها هم اگر چه محکوم عمال استبداد و ظلم معاویه و حکم او شدند اما برای ابد مقام انسانیت خود را حفظ کردند بنا بر این، این است نظر تاریخ درباره انسانیت که میگوید: این زیاد و معاویه و این حجر و رشید، خود در باره آنها قضاوت کنید.

و بعد میزان فعالیت و جنبشهای اخلاقی و دینی را در یابید که تا چه

اندازه ممکن است روح و شخصیت يك انسان را بالا برد که جان و سر-
باختن در راه آزادی و خدا، آرزوی اوست و از طرفی حجاج بن یوسف
هم کشتار هزاران نفری گناه را از بهتر بن لذتهای خود میدانند. بالاخره
تادریك محیط و یا وجودی محبت و عاطفه و دین و علم و ایمان و دیگر اخلاق
برجسته انسانی که در پرتو دین رشد یافته باشد پیدان شود و بوجود نیاید
و آمیخته نگردد، نظام انسانیت هرگز استوار و برقرار نخواهد گردید.



سخنان حضرت علمی بامام حسن (ع)

زشت زشت است، چه در باره تو و چه در باره همسایه تو، زیبازیاست
برای همگان، بنابراین زیبا را برای همه برگزین و زشت را از همه بدور
دار، در آنچه اطلاع کافی نداری سخن مگوی اگر چه اندک باشد.

ز نهار متکبر و خویشمن دوست مباش.

تکبر رونده را از راه منحرف میدارد و خردمند را بحقوق نادانی میکشاند
از ثروت دنیا برخوردار باش، بنوش و بنوشان، بپوش و
بپوشان، همچون نابخردان حریص مباش که روزگاری بخون جگر
دینار و درم گرد میآورند و سرانجام بدست بازماندگان سپرده، خود با
کفنی ناچیز جهان را بدرود میگویند.

این تیره بختان در حقیقت خزانه غیرند و حمال مظالم.

از سخنان علی (ع)

بدرگاه خداوند بیچون کس را بشفیع و واسطه نیاز نیست؛
زیرا درهای رحمت او بی دربان و پرده دار بروی همگان باز است.

(نیز از سخنان آنحضرت (ع))